

بردی از یادم

زاون قوکاسیان

# بردی از یادم

مروری بر زندگی لر تا هایرا پتیان (نوشین)  
(نگین انگشت تئاتر ایران)



عنوان و نام پدیدآور	قوکاسیان، زاون، ۱۳۲۹:
تئاتر ایران / زاون قوکاسیان.	بردی از یادم: مروری بر زندگی لرتا هایراپتیان (نوشین): نگین انگشت
مشخصات نشر	تهران: خجسته، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	۳۵۲ ص: مصور، جدول.
فروش	زندگنی؛ ۴
شابک	978-964-6233-90-4:
وضعیت فهرست‌نوبی	فیا
یادداشت	عنوان به انگلیسی: Zaven Ghoukassian. You have forgotten me...: عنوان به انگلیسی:
یادداشت	نایاب.
یادداشت	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	لرستان ۱۲۹۰-۱۳۷۷.
موضوع	بازیگران زن - ایران - سرگذشت‌نامه.
ردیبلندی کنگره	PN ۲۹۵۸ / ۴۳ ق
ردیبلندی دیوی	۷۹۲/.۰۲۸۰۹۲:
شماره کتابشناسی ملی	۱۰۵۷۲۱۸:

تمام حقوق مادی این اثر به استناد ماده ۵ قانون «حمایت حقوق مؤلفان و مصنفات و هنرمندان» برای پدیدآورنده و ناشر محفوظ است. هرگونه تکثیر و اقتباس بدون اجازه پدیدآورنده و ناشر پیگرد قانونی دارد.



#### انتشارات خجسته

زاون قوکاسیان

بردی از یادم

مروری بر زندگی لرتا هایراپتیان (نوشین)

(نگین انگشت تئاتر ایران)

حروفچینی: شبستری

چاپ پژمان

شمارگان: ۱,۰۰۰، ۱ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۳

قیمت: ۲۵,۰۰۰ تومان

نشانی: خیابان انقلاب، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب

تلفن: ۰۲۸۳-۶۶۴۶۰۲۸۳، فاکس: ۰۲۶۹۵۹۹۲۳

برای کلارا و مدیا  
با عشق و احترام  
زاون قوکاسیان

## فهرست

۹	۱. درآمد
۱۵	۲. چشم اندازهایی بر زندگی لُرتا هایراپتیان
۲۹	۳. بردی از یادم
۴۱	۴. دوست دارم هزار بار بنویسم «لُرتا»
۴۷	۵. و دیگر لُرتا را ندیدم
	نصرت کریمی ۵۷
۵۹	۶. لُرتا هنرمند خلق شده بود (گفت و گو با نصرت کریمی) ایرن ژازیانس ۱۰۱
۱۰۳	۷. گفت و گو با خانم ایرن فهیمه راستگار ۱۲۵
۱۲۷	۸. فصلی از جاودانگی (گفت و گو با فهیمه راستگار) داریوش فرهنگ ۱۳۹
۱۴۱	۹. هوای حضور (گفت و گو با داریوش فرهنگ) صدرالدین زاهد ۱۵۵
۱۵۹	۱۰. لُرتا عاشق بازیگری (گفت و گو با صدرالدین زاهد) لاله تقیان ۱۶۳
۱۶۵	۱۱. گفت و گو با لُرتا (لاله تقیان)

آرسي آوانسيان	۱۷۳
۱۷۷	۱۲. اسفند آفتابي (گفت و گو با آرسي آوانسيان)
	۲۱۱ مهدى هاشمى
۲۱۳	۱۳. لرتاي جهانديده (گفت و گو با مهدى هاشمى)
	۲۱۷ احمد بيكدلی
۲۱۹	۱۴. بانوي برفى (احمد بيكدلی) (على خدايني)
	۲۲۹ على خدايني
۲۳۱	۱۵. روزهای لرتا (على خدايني)
۲۴۱	۱۶. نقدها
۲۴۲	فرشتگان عشق / روزنامه اطلاعات، اردبیلهشت ۱۳۱۰
۲۴۵	ایراندخت / سعيد نفيسى / روزنامه اطلاعات، مرداد ۱۳۱۱
	از سلطه سکون تا ضرورت فوران / علي رضا رضائي / دستاخيز،
۲۵۰	دي ماه ۱۳۵۶
۲۵۹	۱۷. فهرست نمایشنامه ها، فيلم ها و سریال هایی که خانم لرتا بازی کرده اند.
۲۸۵	نمایه ها
۳۱۳	تصاویر



## درآمد

پنج ساله بودم یا شش ساله، درست نمی‌دانم. دایی مادرم مهمان ما بود. مادرم دایی اش را بسیار دوست می‌داشت و با او از هر دری سخن می‌گفت. یکی از صحبت‌های مورد علاقه آنها سینما و تئاتر بود. در این مکالمات اغلب نام لُرتا و نوشین برزبان می‌آمد. از همان‌جا بود که با نام لُرتا آشنایی شدم. لُرتا در نظر من جرقه‌ای بود برای آشنایی با عالم تئاتر که برایم بسیار جذاب و خیال‌انگیز می‌نمود. چهره مادرم و دایی نیز وقتی از لُرتا می‌گفتند خستدان اما جدی بود.

سینما را نیز با مادرم شناختم، با ستاره‌هایی که او آنها را بسیار دوست می‌داشت: تیرون پاور، ماریا شل، آدری هیپورن، گاری کوپر و... آنها برای من هم ستارگانی محبوب و دست‌نیافتنی بودند.

به یاد دارم وقتی که برگ‌های خزان<sup>۱</sup> را با بازی جون کرافورد دیدم، از مادر پرسیدم آیا جون کرافورد بهتر از لُرتاست؟ یا لُرتا بهتر از جون کرافورد نیست؟

۱. فیلم برگ‌های خزان (*Autumn Leaves*)، ۱۹۵۶، به کارگردانی رابرت آلدربیج، با شرکت: جون کرافورد، کلیف رابرتسن، و راما یلز.

کم کم بزرگ می‌شدم. مادرم هفته‌ای سه چهار مجله می‌خرید که من مطالب صفحات سینما و تئاتر آن را می‌بلعیدم. بقیه مجله‌ها را هم روی دکه روزنامه‌فروشی‌ها پیدا می‌کدم و اخبار فرهنگی همه آنها را می‌خواندم. یادم هست در اوایل سال‌های دهه چهل مرسوم بود که آگهی برنامه‌های تئاتر را در مطبوعات منتشر می‌کردند. یک روز ناگهان نام لُرتا را در روزنامه دیدم. لُرتا در تئاتر کسری (کاباره کیت کات سابق) نمایش گناهکاران بی‌گناه، اثر آستروفسکی را اجرا می‌کرد. در واقع لُرتا پس از سال‌ها دوباره به روی صحنه تئاتر ظاهر شده بود. پس از آن در چند فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی (۶ فیلم و یک سریال) بازی کرد.

اما من، برای اولین بار لُرتا در سال ۱۳۵۱ در دفتر کارگاه نمایش دیدم. در کنار زنده‌یادان رضا ژیان و عباس نعلبندیان نشسته بود و داشت کتاب می‌خواند. با اشتیاق بسیار به او سلام کردم.

پس از آن در هر پیسی که لُرتا بازی می‌کرد، آن نمایش را از دست نمی‌دادم، ضمن آنکه در تمام این سال‌ها به دلیل شیفتگی خاص مادرم به او و جایگاهی که او در آسمان تئاتر ایران داشت، کارهای او را دنبال می‌کرم. در سال ۱۳۵۶ آربی اوانسیان و گروه تئاتر چهارسو (سوسن تسلیمی، صدرالدین زاهد و...) به خاطر پنجاه سال فعالیت تئاتری لُرتا اجرای «خلوت خفتگان» نوشته‌ی پیتر گیل را به او تقدیم کردند. لُرتا در «خلوت خفتگان» بازی درخشانی از خود ارائه داد که در خاطره‌ها به یادگار گذاشت. سرنوشت این گونه بود که «خلوت خفتگان» آخرین کار نمایشی لُرتا باشد، چرا که نمایشنامه «در دور است» نوشته ژان پل ونzel به کارگردانی آربی اوانسیان که وی در آن بازی می‌کرد و قرار بود در پاییز ۱۳۵۷ به روی صحنه برود، به دلیل همزمانی با اعتصاب‌های زمان انقلاب هیچ‌گاه اجرا نشد. لُرتا پس از انقلاب به وین رفت و در کنار فرزنش کاوه، زندگی دیگری را آغاز کرد. در یکی از سفرهای هر ساله‌ام به وین، خاله‌ام کلارا از لُرتا گفت. او گفت که لُرتا را همیشه می‌بیند. به همراه

کلارا به دیدن لُرتا رفتم، پس از سال‌ها، دیدار دوباره‌ی او برایم شوق‌انگیز بود. هیجان‌زده بودم. همان‌جا بود که با لُرتا اولین گفتگویم را انجام دادم (پاییز ۱۳۷۱).

دیدن لُرتا، دیگر بخشی از سفرهایم به وین بود. دیدار ما فراتر از یک مراسم ساده شده بود؛ نوعی نیاز، رشته‌ای که مرا به دنیاهای گوناگون می‌برد، رشته‌ای که به گذشته‌های رنگین تئاتر ایران می‌رسید. بنابراین سعی می‌کردم هر بار با ضبط صوتی که همراه داشتم حرف‌هایش را ضبط کنم. بخش بزرگی از کارهای تئاتری لُرتا به همکاری او با استاد بزرگ تئاتر ایران، همسرش، عبدالحسین نوشین بازمی‌گردد.

زنگی مشترک لُرتا و نوشین هر چند سرانجام خوشی برای لُرتا نداشت اما او هیچ‌گاه از این زندگی با گلایه و شکایت سخن نگفت، بلکه همواره از نوشین به نیکی و احترام یاد می‌کرد. او درباره دوره اقامتشان در اتحاد جماهیر شوروی هیچ‌گاه کلامی بر زبان نیاورد. بعد از مرگ لُرتا، حدود ۲ سال پیش، در کتاب «از دیدار با خویشن» شرح کوتاهی را از آن دوران و درباره نوشین خواندم:

... بعدها از همسر تمام‌عمری خود لُرتا گسیخت و با بانویی که همکارش بود پیوند یافت که به نظر ما ایرانیان پیوندی موفق نبود. بانوی دوم [...] خانم ایزولدا که از یهودیان ضدتریم شوروی بود، در نوشین تأثیرهایی باقی گذاشت...<sup>۱</sup>

اگرچه لُرتا به هیچ‌گروه و حزب و دسته‌ای تعلق نداشت و فقط نمایش برای او از اهمیت بسیاری برخوردار بود، اما عده‌ای در همان سال‌ها تلاش کردند از او چهره‌ای مخدوش و وابسته ترسیم کنند. این اندک‌بینی تا آنجا ادامه

۱. از دیدار با خویشن، صفحه ۱۰۲، یادنامه زندگی احسان طبری، به کوشش و ویرایش محمدعلی شهرستانی، چاپ دوم، تهران: نشر بازتاب‌نگار، ۱۳۸۲.

پیدا کرد که حتی در کتاب «بیشکسوتان ۵۰ سال تئاتر ارامنه ایران»<sup>۱</sup> (۱۹۳۵-۱۹۸۵) که از انتشارات یک گروه سیاسی- فرهنگی ارمنی بود و در سال ۱۹۸۵ در تهران به چاپ رسید، نام لُرتا به عنوان هنرمند ارمنی و بزرگ‌بانوی تئاتر ایران کوردلانه حذف شد که البته این امر از جایگاه والای لُرتا ذرّه‌ای نکاسته و نمی‌کاهد. لُرتا همیشه می‌گفت که من آجرم را از مردم گرفته‌ام. مردم با فرهنگی که مرا در هنگام اجرا در صحنه مکرر مورد تشویق قرار داده‌اند.

در پاییز سال ۱۳۷۶ هم به دیدن لُرتا رفتم. اما دیگر او نبود و کسی در خانه را به رویم نگشود. در سفر پیش از آن، لُرتا را دیگر آن لُرتای همیشگی نیافتم. بی‌حوصلگی و فراموشی سراغش آمده بود، و او سعی می‌کرد آن را پنهان کند. نمی‌دانستم آن پاییز و آن دیدار، آخرین است. به همین دلیل در سفر سال ۱۳۷۷ به دیدارش شتافتم. در خانه بر رویم گشوده نشد. به این امید که شاید این خواب، پایانی خوش پیدا کند. به پارک شهر (Stald Park) رفتم. پارکی که لُرتا عادت داشت بعدازظهرها به آنجا برود و مجموعه گل‌های زیبا و مجسمه معروف اشتراوس را که در آنجا بود تماشا کند و ساعتی رانیز در آنجا بماند. اما لُرتا نبود. به پارک فولکس Volks Garten (پارک مردم) رفتم که مملو از گل‌های سرخ بود— لُرتا گل سرخ را دوست می‌داشت. اما باز هم لُرتا نبود. مجدداً به خانه لُرتا مراجعه کردم. همسایه‌ها خبر تلغی مرگ او را دادند.

اندوهگین به گورستان Zentral Friedhof وین رفتم. بر مزار لُرتا شاخه گل سرخی بود که بعدها شنیدم هر روز صبح شاخه گل سرخی بر مزارش می‌گذارند.

---

<sup>۱</sup> بیشکسوتان ۵۰ سال تئاتر ارامنه ایران، نوشتۀ آرین مامیان (به زبان ارمنی)، تهران، ۱۹۸۵.

لُرتا بانوی میهمان نواز بود. دوست داشت تازنده است برای هر کس که می‌تواند در غربت کاری انجام دهد. برای ایرانیانی که دلتنگ بودند او پناه امنی بود. به همین خاطر «بنیاد پژوهش‌های زنان ایران در وین» در سال ۱۹۷۴ در مراسم سالانه خود، بزرگداشتی برای لُرتا همزمان با مراسم سالانه شان برپا کرد که تجلیلی گرانمایه از هنرمندی جاودانه در تئاتر ایران بود.

من هم پس از چندی، به سهم خود کوشیدم یادنامه «بردی از یادم» را درباره لُرتا و مجموع فعالیت‌های هنری او فراهم کنم. پس علاوه بر چند مصاحبه‌ای که با او کرده بودم، برای گردآوری مطالب مورد نیازم که می‌بایست دربرگیرنده زوایای پنهان و آشکار زندگی لُرتا و فعالیت‌های هنری او باشد، دست به کوشش وسیعی زدم و تقریباً با بیشتر کسانی که با این بانوی هنرمند آشنایی یا درباره‌اش اطلاعاتی داشتند یا با او کار کرده بودند تماس گرفتم. در این میان بیشتر کسانی که با او رابطه دیرینه‌تری داشتند و اطلاعات جامع‌تری در اختیارشان بود، مانند شادروان علی اصغر گرمیسری و محمدعلی جعفری و... به سرای دیگر شتافته بودند. با این حال کتاب حاضر، از منابع موجود تا آنجا که میسر بود بی‌بهره نمانده و من با بسیاری از کسانی که از نحوه بازیگری لُرتا و مجموعه کارهایش اطلاعاتی داشتند و یا با او در نمایشنامه‌هایی هم بازی بودند یا نمایشنامه‌هایی با شرکت او را کارگردانی کرده بودند گفتگو کردم و امیدوارم در چاپ‌های بعدی هم بتوانم از یافته‌های تازه‌تر کمک بگیرم و آن را کامل‌تر کنم. در ضمن به خاطر حفظ دستاوردهای تاریخی، سه نقد انتشار یافته در سه مقطع زمانی متفاوت را در اینجا آورده‌ام تا وجه مقایسه‌ای فراهم کرده باشم. توالي مطالب و تنوع آنها نیز از همین چگونگی برخوردار است. ضمناً در انتهای کتاب دو داستان کوتاه چاپ نشده در مورد شخصیت لُرتا آورده شده که ویژه این کتاب نوشته شده است.

از تمام عزیزانی که مرا در تألیف این کتاب یاری کردند صمیمانه  
سپاسگزاری می‌کنم.

تشکر ویژه‌ای نیز از همکاری و همراهی خانم اعظم معتمدی دارم که  
در تدوین و پژوهش نقدها و شناسنامه کاری خانم لرتا مساعدت فراوانی  
کردن.

زاون قوکلسان



## چشم‌انداز‌هایی بر زندگی لُرتا هایراپتیان

لُرتا هایراپتیان – نوشین – در سال ۱۲۹۰ شمسی (۱۹۱۱ میلادی) در تهران در باغ بیلاقی پدر بزرگش (در زرگنده) به دنیا آمد. اما خیلی زود پدرش، هامبارسون هایراپتیان را که از ارامنه قره‌باغ و از تجار بزرگ بود، از دست داد. مادرش، ماری ترز، فرزند ماکسیم دلاروکا دکتر داروساز ایتالیایی شهر وند جزیره مالت مردی، هنرمند و هنرشناس بود. با موسیقی آشنایی داشت و ساز هم می‌نوخت.

لُرتا تحصیلات ابتدایی را در مدرسه فرانسوی‌ها، که بعداً به «ژاندارک» موسوم شد، آغاز کرد. در این زمان، برادرش به مدرسه روس‌ها می‌رفت. در این مدرسه برنامه‌های هنری از جمله تئاتر وجود داشت. به همین جهت لُرتا که فضای هنری را لمس کرده و مجذوب آن شده بود، پس از سه سال، به اصرار، خودش را به مدرسه روس‌ها منتقل کرد و دیپلمش را نیز از همین مدرسه گرفت. طی این سال‌ها، رئیس بانک شوروی که در ضمن کارگردان خیلی خوبی هم بود، با گروه تئاتر مدرسه کار می‌کرد و سالی یکی دو بار به مناسبت جشن‌های سال نو و یا پایان سال تحصیلی، برنامه هنری اجرا

می‌کرد. در این برنامه‌ها که گروه رقص و گُر نیز وجود داشت، لُرتا نقش‌های اصلی را به عهده داشت، ضمن آنکه سولیست گروه گُر نیز بود. البته برنامه‌های تئاتری مدرسه به زبان روسی اجرا می‌شد.

در این زمان مدام آقابایف که تحصیلکرده رشته آواز از کنسرواتوار برلن بود، گاهگاهی کنسرت می‌داد قطعه‌های تئاتر موزیکال هم برگزار می‌کرد. ایشان اولین بار لُرتا را که در آن موقع ۱۰ یا ۱۱ سال داشت برای بازی در یک قطعه موزیکال در خارج از مدرسه به روی صحنه برد. لُرتا همواره بالبخندی شیرین در مورد آغاز مرحله جدیدی از زندگی هنری خود فروتنانه، با لبخندی شیرین می‌گفت: «من گل خشخاش بودم.»

همه این تئاترهای موزیکال به زبان فارسی اجرا می‌شد.

آقای «هایک کاراکاش» که مدیر روزنامه‌های ارمنی زبان بویوچ (به معنی لولوخرخره) و ودازنون (به معنی تولدی دیگر) بود و پیش‌هایی، از جمله از مولیر از زبان فرانسه، به فارسی ترجمه و اجرا کرده بود، با دیدن استعداد بانو لُرتا، در صحنه‌های تئاتر مدرسه، او را برای بازی در چندین نمایشنامه دعوت کرد. در این نمایشنامه‌ها که بیشتر کمدی‌های مولیر بود، خانم کاراکاش و خانم برسابه<sup>۱</sup> و آقای دریابیگی<sup>۲</sup> نیز همکاری داشتند. در این زمان لُرتا حدود ۱۴

۱- Bersabeh Hovsepian Seneghchian، برسابه هوسپیان سنچیان در سال ۱۲۸۵ شمسی در روستای ماسوران استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. یکساله بود که همراه خانواده‌اش ساکن تهران شد. وی در سال ۱۳۰۳ شمسی، تحصیلات متوسطه را به پایان رساند و به تدریس پرداخت. وی در سال ۱۳۰۹، کودکستان شخصی خویش را تأسیس نمود که اولین کودکستان ایرانی بود که با مجوز رسمی وزارت فرهنگ وقت تحت نام «کودکستان» در ایران شروع به کار می‌کرد. آموزش آن نیز به زبان فارسی بود. در سال‌های ۱۳۳۳-۱۳۳۸، مدرسه ابتدایی و مدرسه متوسطه نیز در مجاورت کودکستان تأسیس نمود.

در فاصله سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۳۰، برسابه جهت تکمیل تحصیلات خویش عازم ژنو شد و در رشته علوم تربیتی و روانشناسی کودکان و نوجوانان در دانشگاه ژنو تحصیلات عالیه خود

یا ۱۵ سال داشت. زمانی که لُرتا فعالیت هنری خود را آغاز کرد، بانوان ایرانی اجازه ورود به صحنه تئاتر را نداشتند و نقش آنها را مردانی که به صورت زن گریم می‌شدند ایفا می‌کردند. لُرتا با اینکا به صداقت و نجابت ذاتی خود و جسارتی که از توانایی و استعداد هنری اش مایه می‌گرفت، روی صحنه تئاتر ظاهر شد و همراه چند تن از بانوان دیگر، از جمله خانم «ملوک حسینی» راه را برای هنرنمایی بانوان ایرانی هموار ساخت.

در آن زمان، که حدود سال ۱۳۰۵-۱۹۲۶ بود، هنوز تئاترِ حرفه‌ای و متشكل وجود نداشت و اجرای پیش‌ها به این ترتیب بود که شخصی هنردوست، پولی در میان می‌گذاشت و سالانی را اجاره می‌کرد و از چند نفر برای بازی و کارگردانی دعوت به عمل می‌آورد. تنها سالان تئاتر آن زمان سالان گراندهتل بود. گاهی هم از شوروی و یا از تبریز و باکو گروه‌های تئاتری می‌آمدند و قطعاتی مثل لیلی و مجnoon و اصلی و کرم را اجرا می‌کردند.

یکی از اولین گروه‌های متشكل تئاتر، «گروه کمدی اخوان» بود که اعضاً ایش افراد غیرحرفه‌ای و صاحب مشاغل مختلف دولتی و غیردولتی

---

→ را ادامه داده و سپس به ایران بازگشت. وی به پاس خدمات شایان توجه در امور تربیتی و آموزشی مفتخر به دریافت «نشان درجه دو افتخار» از سوی وزارت آموزش و پرورش گردید. برسبابه، سال‌های آخر عمر رادر امریکا سپری کرده و در سال ۱۳۷۸ در آن جا درگذشت. ۲. میر محمدعلی دریابیگی (علی دریابیگی) کارگردان تئاتر و سینما، متولد ۱۲۸۲-۱۳۷۰، بندر انزلی، فارغ‌التحصیل مدرسه امریکایی در تهران و کالج هنرپیشگی تئاتر برلین (۱۳۱۳). فعالیت در جامعه باریکه (۱۳۰۵)، نمایشنامه‌نویس و بنیان‌گذار کلاس‌های آموزش تئاتر در تماشاخانه شهرداری. مؤسس هنرستان هنرپیشگی تهران با همکاری عبدالحسین نوشین و معزدیون فکری (۱۳۱۸)، سازنده نخستین فیلم ناطق در ایران پس از دوره فترت (۱۳۲۷)، مدیر جمعیت شیر و خورشید سرخ بندر انزلی (۱۳۳۹)، رئیس اداره کل فرهنگ و هنر گیلان (۱۳۴۴).

او در سال ۱۳۲۷ فیلم سینمایی طوفان زندگی را با شرکت ژاله علو، و در سال ۱۳۳۱ فیلم سینمایی شکار خانگی را می‌سازد.

(نظیر وکیل یا دکتر و غیره) بودند. رل زن‌ها را هم بازی می‌کردند. سرپرست گروه آقای محمود ظهیرالدینی هنرمندی آگاه و با تجربه بود. او در مدرسه کمال‌الملک، مجسمه‌سازی آموخته بود، اما در تئاتر هنرمندی با استعداد شمرده می‌شد. متأسفانه مبتلا به بیماری سل بود و قیافه‌ای بسیار تراژیک داشت. لُرتا همواره با تحسین از این شخص یاد می‌کرد و برایش احترام زیادی قائل بود.

گروه متشكل دیگر، «تئاتر ارباب افلاطون کیخسرو» بود. پدر ایشان، ارباب کیخسرو نماینده زرتشیان در مجلس شورای ملی بود. ارباب افلاطون کیخسرو سالن گراند‌هتل را اجاره کرده بود و چند بار با آقای حسین خیرخواه<sup>۱</sup> و گروه ظهیرالدینی برنامه‌هایی هم اجرا کرده بودند. این اولین گروهی بود که بانو لُرتا با آن به طور جدی همکاری کرد و در نمایشنامه تاجر و نیزی اثر شکسپیر بازی کرد. گروه دیگر، جامعه باربَد بود که در آن آقای اسماعیل مهرتاش<sup>۲</sup> موسیقی می‌نوشت و تار می‌نواخت آقای قدرت منصور، شاعر بود و قطعاتی نیز برای صحنه می‌نوشت. لُرتا پیوسته در پیش‌های جامعه باربَد – که به صورت موزیکال اجرا می‌شد – بازی می‌کرد. از جمله در لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و خسرو و شیرین و نمایش‌هایی که آقای قدرت منصور می‌نوشت.

در تمام این قطعات، لُرتا که در آن زمان ۱۷ ساله بود – رلهای اول را به عهده داشت. در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸، از پیش یوسف و زلیخا که لُرتا نقش زلیخا را در آن بر عهده داشت، و ارکستر مهرتاش آن را همراهی می‌کرد، استقبال فراوانی شد و مردم حتی از شهرستان‌ها برای دیدن آن به تهران

۱. بازیگر و کارگردان تئاتر و از اعضای مهم حزب توده ایران.

۲. آهنگساز، نوازنده تار و بنیانگذار تئاتر جامعه باربَد.

## چشم اندازهایی بر زندگی لُرتا هایراپتیان / ۱۹

می آمدند. از این برنامه صفحه‌ای نیز تهیه شده و نوار کوتاهی از آن، از توفان روزگار سالم باقی مانده است.

مادر لُرتا مخالف فعالیت هنری دخترش در شرایط آن دوره بود. شرایط کار و محیط اجتماعی آن زمان برای زنان به قدری سخت و بد بود که همکاران لُرتا به او تذکر می دادند که با بعضی خانم‌هایی که در سایر تئاترها، جسته گریخته کار می کردند و چندان خوشنام نبودند، رفت و آمد نکند.

لُرتا در این دوره به گفته خودش، بعد از گریم و پوشیدن لباس صحنه، در خانه‌اش، چادر به سر کرده و در درشکه کروک کشیده به سالن نمایش می رفت. و در آنجا نیز با روی پوشیده از میان مردم می گذشت و روی صحنه می رفت. امکانات پشت صحنه بسیار ناقص بود. از جمله یک اتاق رختکن بیشتر وجود نداشت.

یکی از واقعی مهم زندگی هنری لُرتا آشنایی او با «واهرام پاپازیان»<sup>۱</sup> است. پاپازیان هنریشة متبحر تئاتر و متخصص نمایشنامه‌های شکسپیر در شوروی بود، و به دعوت سازمان شیر و خورشید سرخ برای یک ماه به ایران آمده بود. این هنرمند از ارامنه ترکیه بود و در ارمنستان شوروی کار و زندگی داشت. نخستین بار نمایشنامه اتللو در تهران توسط او به زبان ارمنی به روی صحنه رفت. در این پیس خانم دکتر داویدیان رل «دزدمونا» را به عهده داشت. در همین زمان آقای «استپانیان» هنرمند بازیگر تئاتر که او نیز از ارامنه ترکیه

---

۱. واهرام پاپازیان در سال ۱۸۸۸ میلادی در استانبول به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس استانبول و کاتولیک‌های ونیز انجام داد و تحصیلات تئاتریش را در میلان به پایان رساند و از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۴ در لینینگراد به کار بازیگری و کارگردانی پرداخت. مدتی راهم در «تئاتر سوندوکیان» ایروان به کار بازیگری پرداخت. در اتحاد جماهیر شوروی عبور «هنرمند خلق» را بدست آورد. از او چندین کتاب به جا مانده از جمله: خاطرات و تجربیات بازیگریش در نمایشنامه‌های شکسپیر به ویژه در نقش اتللو. او در سال ۱۹۶۸ در لینینگراد درگذشت ولی بنایه وصیتش او را در ایروان به خاک سپردند.

بود و در ایران زندگی می‌کرد، لُرتا را در «هتل پالاس» به «پاپازیان» معرفی کرد. پاپازیان به لُرتا پیشنهاد کرد که از روز بعد – و در طول اقامتش در ایران – نقش‌های اصلی را بازی کند. اگرچه لُرتا در این زمان، با جامعه باریکد قرارداد کاری داشت، اما همکاری با شخص هنرمندی نظری پاپازیان، موقعیتی بود که دیگر به آسانی به دست نمی‌آمد.

بنابراین لُرتا به مدت یک ماه و به طور دائم با این بازیگر معروف آن زمان، همکاری کرد. در این زمان پاپازیان تصمیم گرفت که اتللو را یک شب به زبان فارسی، روی صحنه ببرد و لُرتا هم بازیگران فارسی‌زبان از جمله: معزدیوان فکری<sup>۱</sup>، علی‌اصغر گرمییری، نصرت‌الله محتمم و مریم نوری را به ایشان معرفی نمود. در یکی از این شب‌ها آقای پاپازیان نقش «اتللو» را به زبان فرانسه و لُرتا و دیگران به زبان فارسی اجرا کردند. این اجرای از نوادر تاریخ تئاتر بود، با تحسین و توجه فراوانی روبرو شد که نشانگر مهارت آقای پاپازیان و لُرتا بود.

در طی این یک ماه، لُرتا رلهای «افلیا» و نقش‌های اول پیش‌های گیتی و مرد آهنین و نمایشنامه‌هایی از مولیر را به عهده گرفت. این نمایش‌ها همه به زبان ارمنی اجرا شد. پاپازیان قبل از اتمام مدت اقامت خود در ایران، آنقدر تحت تأثیر استعداد لُرتا قرار گرفت که به مادر ایشان پیشنهاد کرد اجازه بدهد تا لُرتا را با خود به سوری برده و امکانات پیشرفته در اختیارش قرار دهد.

لُرتا که در آن موقع ۲۱ یا ۲۲ سال داشت و تازه با نوشین آشنا شده بود، قبول نکرد. سال‌ها بعد، زمانی که لُرتا در مسکو و در دانشکده تئاتر هنری تحصیل می‌کرد، هم‌کلاسی‌هایش کتاب خاطرات آقای پاپازیان را از سفر ایران، با

۱. از نخستین هنرپیشگان تئاتر، فارغ‌التحصیل مدرسه تئاتر در سال ۱۳۰۰ شمسی. او تا سال‌های پیش کار خود را در سینما ادامه داد.

تحسین بسیار به او نشان دادند. در این کتاب، عکس دسته‌جمعی گروه بازیگران ایرانی نمایشنامه اتللو چاپ شده بود که لُرتا را در کنار پاپازیان و گروه تئاتر ایرانی نشان می‌داد.

پس از بازگشت پاپازیان به شوروی، لُرتا مجدداً به همکاری خود با گروه جامعه باری بد ادامه داد. از جمله فعالیت‌های این جامعه در آن زمان دعوت از آقای کرمانشاهی است.

او (کرمانشاهی) از مهاجران باکو بود و در ایران زندگی می‌کرد و قطعه لیلی و مجنون را روی صحنه برد و لُرتا بار دیگر رل «لیلی» را در این قطعه اجرا کرد. از آن پس لُرتا در سالن تابستانی که در محل «سینما ایران» و متعلق به خانم دکتر گوهر خاکپور متخصص زنان بود، همراه با آقایان: خیرخواه، ظهیرالدینی، معزدیوان فکری، بایگان، نعمت‌الله شیبانی و علی‌اصغر گرمیزی نمایشنامه‌های متعددی اجرا کرد.

با بازگشت نوشین از فرانسه و ورود او به صحنه تئاتر، صفحه جدیدی در تاریخ هنر تئاتر ایران گشوده شد.

نوشین از اولین دانشجویان اعزامی دولت ایران به فرانسه بود و قرار بود در رشته تاریخ و جغرافیا تحصیل کند، اما از آنجا که از نوجوانی عاشق تئاتر بود، پس از مدتی، هم‌زمان به تحصیل در رشته تئاتر نیز پرداخت. وقتی سرپرستی نمایندگی ایران از این موضوع آگاه شد، بورس تحصیلی او را قطع کرد. هم دوره‌های ایشان چنان به او و کارش علاقه و ایمان داشتند که هر کدام مقداری از بورس تحصیلی خود را در اختیار او گذاشتند تا او بتواند به تحصیل خود در رشته مورد علاقه‌اش، یعنی تئاتر ادامه دهد. نوشین در سال ۱۳۳۱/۱۹۳۱، به ایران بازگشت تا از طریق اجرای نمایش، علاوه بر تهیه مخارج تحصیلی‌اش، امکانات و وضعیت هنر تئاتر را در ایران ارزیابی کند.

نوشین نمایشنامه ذن وظیفه‌شناس را که نوشته خودش بود برای این منظور انتخاب کرد و در جستجوی هنریشة اول این نمایش بود که توسط مهرتاش با لُرتا آشنا شد و از او دعوت کرد که نقش اول این نمایشنامه را به عهده بگیرد. این پس در سالن تابستانی «سینما ایران» [خانم دکتر خاکپور روی صحنه رفت و با استقبال خوبی روبرو شد. پس از آن نوشین برای خاتمه تحصیلات خود به فرانسه بازگشت. و بعد، از کنسرواتوار شهر تولوز فرانسه در رشته‌های کمدی و تراژدی، با موفقیت فارغ‌التحصیل شد و به ایران بازگشت تا فعالیت پربار هنری خود را آغاز کند.

به قول لُرتا: «تئاتر جدی با نوشین شروع شد.»

در جریان فعالیت‌های هنری بود که لُرتا با نوشین بیشتر آشنا شد و او را جوانی تحصیل کرده یافت که فارغ‌التحصیل در رشته تئاتر، آشنا به زبان و ادبیات فارسی و برخوردار از استعدادهای سرشار است و هدف پرشوری را دنبال می‌کند. لُرتا در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳، با نوشین ازدواج کرد.

نوشین اولین بار نمایشنامه توپاز اثر مارسل پانیول را که با نام مردم اقتبلس و آمده کرده بود با شرکت زنده‌یادان حسین خیرخواه و نصرت‌الله محتشم روی صحنه برد. نقش اول بازیگر زن را لُرتا و نقش اول بازیگر مرد را خود نوشین به عهده گرفت. این نمایشنامه اول در سالن گراندھتل و بعد تئاتر نکویی در محل سینما هما واقع در خیابان فردوسی به روی صحنه رفت. سپس نوشین به مناسبت «کنگره هزاره فردوسی» در سال ۱۳۱۳/۱۹۳۴ سه تابلو از داستان‌های شاهنامه فردوسی را با همکاری ذکاء‌الملک فروغی و مجتبی مینوی تنظیم کرد و در سالن گراندھتل روی صحنه برد. موسیقی این تابلوها را غلام‌حسین مین باشیان ساخته بود. این برنامه که در حضور شرق‌شناسان جهان اجرا شد، با تحسین و تشویق شرکت‌کنندگان در کنگره روبرو شد. در این برنامه نیز لُرتا اجرای تمام رل‌های اول را به عهده گرفت.

## چشم‌اندازهایی بر زندگی لرتا های را بیان / ۲۳

در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ لرتا و نوشین برای شرکت در فستیوال تئاتر مسکو به شوروى دعوت شدند. پس از پایان فستیوال با هم به فرانسه رفته و پس از یک سال به ایران بازگشتند.

در سال ۱۳۲۳/۱۹۴۴، تئاتر فرهنگ افتتاح شد.

زنده‌یاد عبدالحسین نوشین که در سال‌های ۱۳۲۰-۱۹۴۱/۱۳۲۲-۱۹۴۳ تا ۱۹۴۳، در هنرستان هنرپیشگی، فن بیان تدریس می‌کرد، عده‌ای از شاگردان بالاستعداد کلاسش را برای تشکیل یک گروه تئاتری دعوت به همکاری کرد. کسانی که دعوت او را پذیرفتند عبارت بودند از: صادق بهرامی، رضا رخشانی، مصطفی اسکوئی، محمد تقی کهنومویی و نصرت کریمی. مرحوم محمدعلی جعفری چون با تئاتر ایران قرارداد داشت، نتوانست در این گروه شرکت کند. اما هسته اصلی گروه از زنده‌یاد حسین خیرخواه، حسن خاشع و صادق بهرامی که از همکاران قدیم‌تر شادروان نوشین بودند، همچنین لرتا که همسر ایشان بود، تشکیل شد. خانم توران مهرزاد که دوشیزه‌ای نوجوان بود به اتفاق رضادرخشانی و مصطفی اسکوئی و نصرت کریمی با آنها همکاری داشت. در چند ماهه آخر سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳، که سالن تئاتر فرهنگ ساخته می‌شد، زنده‌یاد نوشین در اتاق دفتر تئاتر پیس «ولپون» اثر بن جانسن را با افراد گروه تمرین می‌کرد. لرتا چون حامله بود در این تمرین‌ها نقش گلبهار را با مهارت به‌اجرا درآورد. فرزندشان کاوه، یادگار این دوره از زندگی هنری آنهاست (اکبر ۱۹۴۳).

لرتا به زبان‌های روسی، فرانسه، ارمنی و فارسی تکلم می‌کرد و در کنار زنده‌یاد نوشین که از روشنفکران طراز اول دهه ۱۳۱۰ شمسی به بعد محسوب می‌شد، معاشرانی مثل صادق هدایت، سعید نفیسی، مسعود فرزاد، بزرگ علوی و پرویز ناتل خانلری داشت. سطح بازیگری لرتا با سایر بازیگران بسیار فاصله داشت. او هم‌تراز بازیگران اروپایی اجرای نقش می‌کرد. در

راه رفتن و حرکات روی صحنه مبانی استیک را رعایت می‌کرد، در حُسن بیان، با اینکه کمی لهجه ارمنی داشت ولی تحت تعلیمات نوشین، مهارت فوق العاده‌ای به دست آورده بود. او بانویی مهربان، دور از تکبَر و نخوت، انسان‌دوست، عدالتخواه و بشاش بود. در مدت هشت سال همکاری در تئاترهای فرهنگ، فردوسی و سعدی هرگز رفتار ناهنجاری از او دیده نشد و کسی سخن هجو و مبتذل از او نشنید.

وقتی همراه زنده‌یاد نوشین وارد مجلسی می‌شد، احترام همگی را بر می‌انگیخت. هرگز دیرتر از موعد مقرر در تمرین‌ها حاضر نشد، و یکی از اولین بازیگرانی بود که در جلسات تمرین احتیاج به سوفلور نداشت.

لُرتا حافظه‌ای چنان قوی داشت که تمامی متن هر نقش را در عرض حداکثر دو یا سه روز به طور کامل حفظ می‌شد. لُرتا به گریم و آرایش مو مسلط بود و احتیاج به گریمور نداشت... در لباس پوشیدن و انتخاب رنگ‌ها سلیقه‌ای در سطح یک طراح حرفه‌ای داشت. او تمایل چندانی به جواهرات گرانقیمت نداشت.

لُرتا چنان با تمام وجود در نقش خویش غوطه‌ور می‌شد که گویی تمام سلول‌های وجوهش غرق در شخصیت بازی شده است. اگر از اجرای او فیلم می‌گرفتند، هر کادر فیلم زیبا و گویا بود. لُرتا در نقش‌های گوناگون ظاهر می‌شد، از زن بورژوای فرانسوی در نمایش توپاز اثر مارسل پانیول گرفته، تا «نه تاریکی» در پرنده آبی اثر موریس مترلینگ.

در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ نوشین با گروه خود، تئاتر فردوسی را افتتاح کرد. در این تئاتر که با کوشش و همراهی لُرتا کار خود را آغاز کرد، در سال اول، نمایشنامه‌های مستنبط اثر پریستلی و «ولپون» اثر بن جانسن و مردم یا همان توپاز اثر مارسل پانیول و دزماری یا سرگذشت اثر کلماتسن بارکلی را به روی صحنه برد.

تمام این نمایشنامه‌ها توسط زنده‌یاد نوشین ترجمه و یا اقتباس شده و برای صحنه آماده گردیده بود. در تمام آنها نوشین علاوه بر کارگردانی، بازی هم می‌کرد و لُرتا رل اول زن را عهده‌دار بود. در سال دوم فعالیت تئاتر فردوسی نوشین و لُرتا نمایشنامه پرنده آبی اثر موریس مترنیگ را روی صحنه بردنده که با تحسین همگان حتی سفیران کشورهای اروپایی روبرو شد. لُرتا در این نمایشنامه نقش «ننه تاریکی» را با توانایی بی‌نظیری اجرا کرد و در آماده‌کردن دو کودک خردسال بازیگر نقش‌های «اتیل» و «می‌تیل» که نقش‌های اصلی و کلیدی نمایشنامه بود، کوشش خستگی‌ناپذیری از خود نشان داد. متأسفانه پس از اجرای نمایشنامه چراغ گاز، تئاتر فردوسی به علت جریانات سیاسی روز تعطیل شد... و بعد در سال ۱۳۲۸، بانو لُرتا مجددًا با گروه تئاتر نوشین در تئاتر سعدی شروع به کار کرد. سرپرستی این تئاتر به عهده لُرتا و آقای حسین خیرخواه بود.

در این زمان، آقای عمومی که یکی از سهامداران تئاتر فرهنگ بود. از آنجا جدا شد و در تئاتر سعدی سرمایه‌گذاری کرد. این شخص که یکی از بازاریان معتبر تهران بود به فرهنگ و هنر علاقه بخصوصی داشت و از نظر مالی یکی از پشتیبانان اصلی گروه به حساب می‌آمد. لباس‌های صحنه را در این دوره، مدام ژاسمون که طراح و خیاط معروف این دوره بود آماده می‌کرد و آقای عمومی مخارج آن را عهده‌دار می‌شد.

در این زمان، در تئاتر سعدی، بانو لُرتا کارگردانی نمایشنامه‌های بادبزن خانم ویندرمیر اثر اسکار وایلد، شنل قرمز اثر اوژن بریو و چراغ گاز را عهده‌دار گردید. در این نمایشنامه‌ها لُرتا علاوه بر کارگردانی، نقش‌های اصلی را ایفا می‌کرد. بازیگران این تئاتر با تشکیل کلاس‌های مختلف و انتشار نشریه‌های هنری خدمات ارزشمندی به تئاتر ایران کردند. تئاترهای فردوسی و سعدی نمونه‌هایی از تئاتر واقعی بود که در آن کارگردان، بازیگران و سایر

کارکنان به صورت یک خانواده صمیمی و سالم با هم همکاری داشتند. نحوه اداره آنها، در تئاتر ایران بسیار مؤثر بود و تأثیر نمایشنامه‌هایی که در آنها اجرامی شد، هموز در خاطره مردم ایران باقی است.

نوشین کتاب هنر تئاتر خود را که تنها کتاب فارسی است که به طور کامل در زمینه تئاتر بحث می‌کند، با این جمله به لُرتا تقدیم کرده است: «تقدیم به همسر و همکارم که با تحمل رنج فراوان به پیشرفت هنر تئاتر کمک بسزا نموده است. نوشین».

در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۲، بانو لُرتا برای دیدار همسرش و تحصیل در رشته تئاتر به قصد سفر به شوروی از ایران خارج شد و پس از تحمل مشکلات بسیار از طریق پاریس و سپس وین یک سال در تاجیکستان ماند و سپس به مسکو رفت و چهار سال به عنوان دانشجوی مستمع آزاد دانشکده تئاتر هنری مسکو کسب تجربه کرد. او در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۵ از طریق پاریس به ایران بازگشت در حالی که اجازه کار نداشت. دو سال بعد به اتفاق چند نفر از همکاران قدیمی یک گروه تئاتری تشکیل داد. افراد این گروه عبارت بودند از: محمدعلی جعفری، توران مهرزاد، پرویز فنی‌زاده، عزیزالله بهادری، تقی مینا، رضا عبدالی، رقیه چهره‌آزاد، جمیله ندائی، نصرت کریمی و خوش.

در سال ۱۳۴۵/۱۹۶۶ در تئاتر کسری نمایشنامه گناهکاران بی‌گناه اثر «آستروفسکی» را روی صحنه برد. همچنین نمایشنامه‌های ماجراجی شباهه و گربه روی شیروانی داعز را به اجرا درآورد.

گروه مذکور نتوانست پایدار بماند. علت چه بود؟ چندان معلوم نیست و هرچه باشد، این گونه از هم پاشیدن‌ها در گروه‌های تئاتری چندان غیرمعمول نبود و نیست. ولی مرور برخی حوادث آن دوره نشان می‌دهد که تشکیل چنین گروهی و با چنین ترکیبی می‌توانست مخالفان بسیاری در جبهه‌های مختلف برانگیزد.

## چشم اندازهایی بر زندگی لرتا های بیان / ۲۷

سال ۱۳۴۸ موج جدیدی در عرصه تئاتر ایران ایجاد شد. کارگاه نمایش با حمایت «سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران» شروع به کار کرد. از آن پس این مرکز، بسیاری را با امکانات مادی و معنوی ای که داشت جذب و دعوت به کار کرد. از این میان لرتا نیز به دعوت ایرج انور و کارگاه نمایش پاسخ مثبت داد. همکاری لرتا با کارگاه نمایش برای شماری از دوستان قدیمی و همراهان گذشته اش عجیب به نظر می آمد. اما تنها بیان، علاقه به ادامه کار تئاتر و دعوت کارگاه نمایش از لرتا و حضور کارگردانانی مانند ایرج انور، بیژن مفید، آربی اونسیان و... که مجموعه کارگاه نمایش را شکل می دادند، موجب شد که لرتا با آنها همکاری کند. این همکاری تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت.

بحran زندگی مادی، لرتا را بر آن داشت که به سوی تلویزیون و سینما نیز روکند! هفت فیلم و یک سریال حاصل این تمایل اجباری است: فیلم اسرار گنج دره جنی اثر ابراهیم گلستان و شب اعدام به کارگردانی داوود ملایپور و خسرو میرزا دوم سریال تلویزیونی، به کارگردانی دوست و همکار سابق نصرت کریمی و ووو.

در مجموع، سال‌های ۵۰، دوره افول لرتا از باورها و علایق سابق و عاقبت کناره‌گیری وی از فعالیت‌های پیگیر نمایشی است. اما او هنوز بازیگری توانا بود و این را یک بار دیگر، آن هم برای آخرین بار، در نمایشنامه خلوت خفتگان به معرض نمایش گذاشت. وی که روزی کار نمایش را به معنای جدی آن از گراندهتل آغاز کرده بود، در سال ۱۳۵۶ بی‌آنکه خود بخواهد، در تئاتر چهارسو، به پایان رساند.

لرتا پس از پنجاه سال کار مداوم در صحته و عاقبت بی‌آنکه ازوی قدردانی شده باشد، کشورش را ترک کرد و در سال ۱۳۵۸ برای نگهداری از نوه‌اش و زندگی در کنار تنها فرزنش که در اتریش زندگی می‌کرد به اتریش سفر کرد و

ديگر هرگز به ايران بازنگشت. اکنون دومين دور زندگى او در غربت آغاز شده بود. و عاقبت مرگ به مهاجرت بيست ساله وي خاتمه داد.

مرگ لر تادر نهم فوردين ۱۳۷۶ در وين، يك بار ديگر نام و جايگاه وي را در ذهن و خاطره ها زنده کرد. يك بار ديگر نام نخستين «دزدمنا» اي تئاتر مادر زبانها جاري شد.

افسوس که زمانه ما ياد و ارزش آدمي را تنها به هنگام مرگ زنده می کند و در زندگى فراموش!

وي پيوسته يادآور می شد که: «من در صحنه تئاتر زندگى می کردم، من عاشق تئاتر بودم.»

از هيچ کس طلبکار نبود. در آن روزگار دور از وطن، در حالی که برف پيرى بر سرشن نشسته بود، هر وقت به گذشته نگاه می کرد، می گفت: من اجر خودم را از مردم گرفته ام.

يادش همواره گرامي باد.